

کلید واژه‌ی «شب» در اشعار نیما*

محمد کاظم حق‌شناس^۱

مدرس زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه علوم پزشکی بوشهر - ایران

چکیده:

ما در این پژوهش در پی آنیم که جایگاه، اهمیت، نحوه‌ی کاربرد و مظاهر «شب» را از نگاه نیما، پدر شعر نو فارسی، بررسی کنیم. نگارنده پس از مطالعه و تحقیق در شرح حال و آثار این شاعر بزرگ معاصر، به نکات ریز و دقایق باریک فراوانی دست پیدا کرد. نیما در اجرای تغییرات شعر نو فارسی و ارائه‌ی راه و شیوه‌ی تازه، در صورت و معنا موفق بود. او با نگاه به عناصر و پدیده‌های اطراف خود مثل جنگل، کوه، شب، دریا، درخت و ... به درون آن‌ها نفوذ می‌کرد و با آن‌ها یکی می‌شد. نگاه او به رخداد‌های طبیعت، حتی به شب و روز متفاوت بود. نگاهی به آمار حاصل از این پژوهش در اشعار نیما گواه این مدعاست که در میان تمام شعرای معاصر، از نظر توجه به شب و مظاهر آن، جایگاه نیما از همه برتر و بالاتر است، و بیانگر این معنا که «شب» در تمام اشعار دوران زندگی نیما به طور مستمر حضور دارد ولی هر چه به سال‌های آخر عمر، نزدیک‌تر می‌شود و تجربه‌ی بیشتری پیدا می‌کند نوع «شب» و مفهوم و رنگ سیاهی آن با گذشته تفاوت دارد. وصف طبیعت، وصف شب، شبی که شاعر با آن یکی شده، از خود و از حالات خویشتن خوش می‌گوید در حوزه‌ی ادبیات غنایی است.

کلید واژه‌ها: نیما، شعر نیمایی، شب تاریک، روزگار، استبداد، وصف طبیعت.

مقدمه

«شب» یکی از کلید واژه‌های زمان است که در شعر همه شاعران به کار رفته است. از نخستین شاعران شعر فارسی تا شاعران امروزی، هر یک بنا به نوع نگاه و بینش خود، یکی از مظاهر و ویژگی‌های آن را دیده و توصیف کرده‌اند. جنبه‌ی غالب این نگاه، توصیف شب از نظر زمان در مقابل روز است که پر کاربردترین شکل آن در اشعار شاعران شعر فارسی نمود پیدا کرده است.

نگاه دیگر به واژه‌ی «شب» از نظر تاریکی و رنگ سیاه آن است. شاعران سبک خراسانی که بیشتر نگاه زمینی داشته و چشم به طبیعت دوخته بودند، از منظر نگاه خود سیاهی و ظلمت شب را دیده و آن را توصیف کرده‌اند و بدین گونه ترکیب‌ها و تصویرهای بدیعی از شب ساخته و یا پدید آورده‌اند. البته توجه به شب و کاربردهای آن در اشعار همه شاعران به یک اندازه و یکسان نبوده و نیست. دیگر گویندگان شعر پارسی نیز با الهام از طبیعت، در ذهن و خیال خود و به کمک زیبایی‌های ادبی تصاویر شگفت‌انگیزی آفریده‌اند.

اما نوع نگاه و چگونگی توصیف شب در اشعار شاعران معاصر و در اشعار نیمایی با شاعران کلاسیک متفاوت است. شاعران نوپرداز برخلاف پیشینیان خود که تنها توصیف‌گر شب بودند و از دور به آن می‌نگریستند، خود در شب حضور داشتند و تاریکی و سیاهی آن را با تمام وجود لمس می‌کردند. با شرجی و نمناکی شب احساس گرمی و در سرمای آن احساس سردی می‌کردند. دوران سیاه و تاریک استبداد و خفقان را در سیاهی و ظلمت شب دیده و با زبان نمادین از آن سخن گفته‌اند. یکی از این سخن‌سرایان و در رأس همه علی اسفندیاری (نیما یوشیج) است.

می‌دانیم که گسترده‌ترین افق معنایی شعر فارسی را شعر غنایی تشکیل می‌دهد و یکی از این معانی که در شعر شاعران فارسی زبان جایگاه رفیع ویژه‌دار توصیف است.

زندگی در دامنه‌ی سر سبز مازندران از نیما شاعری ساخته است که به طبیعت زیبا و عناصر و پدیده‌های آن مثل جنگل و درخت و کوه و دریا و شب عشق بورزد و با نگاهی خاص به آن‌ها بنگرد و توصیف‌هایی کند که تا مرز یگانگی و آمیختگی با طبیعت پیش رود. و به همین جهت پدیده‌های طبیعت و از جمله شب در شعر او جایگاه خاصی پیدا کرده

است. شب‌های نیما ابتدا و در اشعار آغازین او در همان مفهوم اولیه‌ی خود به کار رفته است، ولی هر چه زمان می‌گذرد تاریک و تاریک‌تر می‌شود تا آنجا که رنگ سیاهی اجتماعی به خود گرفته و ابزاری می‌شود تا شاعر به کمک آن و با تعبیری نمادین سیاهی و ظلمت استبداد و خفقان جامعه را نشان دهد و چنین بسراید:

... «و ای بر من! / به کجای این شب تیره، بیاویزم قبا‌ی ژنده‌ی خود را / تا کشم از سینه‌ی خود بیرون / تیرهای زهر را دلخون؟ / و ای بر من!»

میان تمام شاعران معاصر ادبیات فارسی که در خلال روزگار هنری خویش با شب و مظاهر پر نقش و پیچیده‌ی آن سر و کار داشته اند، جایگاه نیما یوشیج نهایت بارز و روشن است. زیرا از شاعران پیشین هیچ یک به اندازه‌ی نیما در اجرای تغییرات شعر نو فارسی و ارائه‌ی راه و شیوه‌ی تازه در صورت و معنا موفق نبوده‌اند. این بزرگ مرد ادب فارسی با آگاهی و شناخت کافی از جهان معاصر خود و با درک درست از حقیقت ادبیات و با اطمینان از باورهای روشن خویش به تلاش پی‌گیر و همه جانبه‌ای دست زد تا شعر فارسی را به دنیای امروزمین پیوند زند. روشن است که شرایط اجتماعی هر دوره، هنر و ادبیات خاص خود را می‌طلبد و زمان نیما نیز، شرایط و وضع خاص حاکم بود. نیما از پدیده‌ها و عناصر نزدیک خود دور نمی‌شد، اما از همین عناصر نزدیک و از همین پدیده‌های اطراف خود، دنیای فراخ و ژرف و گسترده می‌ساخت و به آن پدیده‌ها خصلت‌های انسانی شاعری می‌بخشید. او به درون پدیده‌ها نقب می‌زد، در دل آن‌ها نفوذ می‌کرد و با آن‌ها یکی می‌شد. هنگامی که این پدیده‌های ساده همچون جنگل، کوه، شب، دریا، درخت و غیره به کارگاه شاعرانه‌ی نیما راه می‌یافت، جنس خود را عوض می‌کرد و تبدیل به یک عنصر ادبی و هنری می‌شد، از آن پس زیباترین نمودها و جلوه‌های هنری خود را باز می‌یافت، که نمونه‌ی بارز آن را در شب نامه‌های نیما می‌بینیم.

امتیاز نیما نسبت به دیگر شاعران این بود که از تحولات ادبی جهان آگاه بود و همین او را صاحب دید تازه و بینش نو می‌کرد. نگاه او به رخدادهای طبیعت حتی به روز و شب متفاوت بود. به نوشته‌ی رضا براهنی «احساس شب برای نیما، تجربه‌ی فردی است. یعنی، نیما شب را در محلی که خودش زندگی می‌کرده به خوبی دیده است ولی تجربه‌ی خود را

طوری کلیت بخشیده که من و تو و هر کس دیگر که در شب نیمایی زندگی کرده‌ایم و می‌کنیم آن را عملاً می‌بینیم و تجربه‌ی نیما به ما متعلق می‌شود. نیما بعداً تجربه‌ی خود را به سوی حقیقت جهانی می‌برد و می‌گوید هم از این روست نمی‌بیند اگر گم‌شده‌ای راهش را! یعنی این گونه شبی وجود دارد و چنین شبی در هر نقطه‌ای از جهان که باشد، همه راه‌ها را گم می‌کنند» (براهنی، ۱۳۷۱: ۱۳۳)

اگر چه هدف ما در این نوشتار بحث و بررسی در شرح احوال و افکار و آثار نیما نیست ولی برای بررسی «شب» و چگونگی تحول معنایی آن در اشعار او که موضوع تحقیق ماست، ضروری است مختصری به زندگی و مبانی تفکر و بینش او پردازیم.

در اطراف زندگی و هنر شاعری نیما، محققان زیادی در داخل و خارج ایران تحقیق کرده‌اند و سالی نیست که چند مقاله و کتاب در ارتباط با شعر و آثار او منتشر نگردد. آنچه که در میان مسائل مربوط به کارنامه‌ی نیما بیش از هر چیز دیگری جلب توجه می‌کند بینش شاعرانه‌ی او است. محقق ارجمند محمد رضا روزبه چنین می‌نویسد:

«بینش شاعرانه‌ی نیما، اساساً برآیند گذر از تفکر قدسی کهن، و پیوستن به نحله‌ها و نگره‌های فکری و فلسفی جهان مدرنتیه است. زیرا ساخت فلسفی بینش نیما، رنگی از تفکر اومانستی (انسان محوری) غربی دارد. با اندکی گرایش به اردوی چپ. رویارویی نیما با نگرش و حیانی و عرفانی کهن از خلال این ابیات از منظومه‌ی «افسانه» به خوبی نمودار است:

حافظا! این چه کید و دروغی است کز زبان می و جام و ساقی است
نالی ار تا ابد، باورم نیست که بر آن عشق بازی که باقی است

من بر آن عاشقم که رونده است

که ظاهراً تعریضی است به این بیت حافظ:

«عرضه کردم غم تو بر دل کار افتاده به جزاز عشق تو باقی، همه فانی دانست.»

(روزبه، ۱۳۸۱: ۳-۷۲)

چون سخن از "افسانه" در میان آمد باید تذکر داد که در این منظومه یکی از کلمات کلیدی از نگاه زمان "شب" است به عبارت دیگر تمام صحنه‌های زندگی قهرمان منظومه، در آغوش یک شب ظلمانی صورت می‌گیرد:

در شب تیره دیوانه ای کاو

دل به رنگ گریزان سپرده ... (نیما، ۱۳۸۸: ۴۹)

ناگفته نماند که در اثر یاد شده، شب نیما به جز رساننده‌ی مقوله‌ی زمانی معنی دیگری ندارد.

در منظومه‌ی شاعر، شب، امتدادی از زمان است که در چهار دیوار آن یک نوع تأمل و بازنگری شاعرانه از ارزیابی مسیر طی شده، صورت می‌گیرد و در ضمن نگرش و بینش هنری نیما شکل و کمال پیدا می‌کند.

ابتدا نگاهی به آمار حاصل از پژوهش در مجموعه‌ی کامل اشعار نیما می‌اندازیم: و نتایجی که از آن حاصل می‌شود:

ردیف	عنوان	تعداد
۱	تعداد واژه‌ی شب	۴۷۰
۲	تعداد واژه‌ی صبح	۱۶۲
۳	تعداد ترکیب‌های وصفی و اضافی شب	۱۶۴
۴	تعداد اشعاری که با شب شروع می‌شوند	۲۶
۵	تعداد اشعاری که عنوان شب دارند	۱۶

۱- واژه‌ی «شب»، ۴۷۰ مرتبه در شعر نیما به کار رفته است و پرکاربردترین واژه‌ی، مورد توجه شاعر است.

۲- واژه‌ی «شب» به طور پراکنده در اشعار دوران مختلف عمر شاعر استفاده شده است. در اشعار بلند داستانی مانند: قلعه‌ی سقریم (۳۸ مرتبه)، مانلی (۳۲ مرتبه)، خانه‌ی سریویلی (۱۹ مرتبه) به ترتیب بیشترین تعداد شب را به کار گرفته است.

۳- اشعار سال‌های پایانی بیشتر عنوان «شب» دارند و یا با واژه‌ی شب شروع می‌شوند.
 ۴- کاربرد واژه صبح و ترکیب‌ها و مترادف‌های آن، بعد از واژه‌ی «شب» پر بسامدترین واژه است و این نکته را می‌رساند که نیما در نهایت، شاعری امیدوار به صبح پیروزی و روشنائی است و در تیرگی یأس و ناامیدی نمانده است.

۵- با بررسی عناصر خیال، معلوم شد که از میان انواع صور خیال، تشخیص، تشبیه، استعاره و نماد کاربرد بیشتری دارند. این نکته را از ترکیبات شب هم می‌توان دریافت کرد. ترکیب‌هایی مانند: گیسوی شب، چشم درشت شب، رفیق شب هول، شب محیل، چهره‌ی شب، دیوار نیلی شب، قطار شب و روز ...

۶- معنای نخستین واژه‌ی «شب» در شعر نیما، بیشتر در همان مفهوم قاموسی واژه است و این امر مربوط به سال‌های ابتدایی شاعری اوست. ولی به تدریج که زبان و اندیشه‌ی او پخته‌تر و کامل‌تر می‌شود، و تحولی ایجاد می‌گردد، شب در جایگاه نماد و سمبل می‌نشیند. اینک، پرتو اندیشه و چراغ فکرت خود را در گوشه و زوایای تاریکِ شبان تیره‌ی نیما می‌افکنیم تا شاید در روشنائی آن کمی از اسرار و رموز و نمادهای شعری وی از «شب» باخبر شویم.

در نخستین شعر شاعر که با عنوان «ای شب» شروع می‌شود و دومین شعر مجموعه‌ی کامل اشعار اوست، نیما با شب درد دل می‌کند و با آوردن صفاتی مانند: تیره، شوم، غم‌انگیز و دراز آن را توصیف می‌کند:

هان ای شب شوم وحشت‌انگیز!

تا چند زنی به جانم آتش؟

یا چشم مرا ز جای برکن،

یا پرده ز روی خود فروکش،

یا باز گذار تا بمیرم

کز دیدن روزگار سیرم. (نیما، ۱۳۸۸: ۴۲)

بهر روز ثروتیان معتقد است: «این شعر نیما، یادآور لیلی و مجنون نظامی و مناجات

مجنون در یک شب پرستاره است:

رخشنده بسی چو روز روشن رو تازه فلک چو سبزه گلشن...
صدگونه ستاره‌ی شب آهنگ بنمود سپهر بر یک اورنگ...
مجنون ز سر نظاره سازی می کرد به چرخ حقه بازی...
(ثروتیان، ۱۳۷۵: ۱۳۶)

اما، یاحقی، نظری متفاوت دارد. او نوشته است: «قصه‌ی رنگ پریده» و تا حدودی هم قطعه‌ی «ای شب»، در واقع سند اتهامی بود که شاعر بر ضد جامعه‌ی عصر خود، ارائه می‌کرد و داستان دردناک زندگانی خود را در آن باز می‌گفت. فراموش نکنیم که در همان سال نظم «قصه‌ی رنگ پریده» (۱۲۹۹) کودتای معروف سوم اسفند اتفاق افتاد. و دو سه سالی پیش از آن جنگ عالم گیر اول به پایان رسیده بود. (یاحقی، ۱۳۸۵: ۴۲)

با توجه به سال سرایش شعر (۱۳۰۱) و صفاتی که شاعر برای شب آورده است، دیدگاه یا حقی درست‌تر به نظر می‌آید. و منظور از «شب» دوران سخت و سیاه شاعر باید باشد. وصف نمادین از ویژگی‌های شعر نو نیمایی است. شعر «ناقوس» یکی از این گونه اشعار است. ناقوسی که به صدا در می‌آید و با هر بار نواختن آهنگ خود، هشدار و یا خبری می‌دهد، خود نماد «روشن‌فکر» جامعه و به عبارتی نماد خود «نیما» است. او با صدای دینگ دانگ، یعنی همان فریادهای روشن‌گرانه و بیدار باش خود، در هنگام سحر که برزخ میان شب و صبح است، آگاهی می‌بخشد:

بانگ بلند دلکش ناقوس

در خلوت سحر

شکافته است خرمن خاکستر هوا ... (نیما یوشیج، ۱۳۸۸: ۵۰۴)

از تاریخ خلق شعر (۱۳۲۳) برداشت می‌شود که زمان پس از برکناری و تبعید رضا شاه است و جانشینی فرزند جوان و کم تجربه‌اش که جامعه فرصت پیدا کرد، آزادانه نفسی بکشد. از این رو «شب» در این شعر، نماد دوران استبداد رضا خانی است.

نیما دو سال بعد از دینگ دانگ ناقوس، این بار، از دریچه‌ی صبح روزهای سال ۱۳۲۵ و با گوش حساس خود، پیام شادی بخش را از بانگ قوقولی قوقوی خروس می‌شنود. او خبر می‌دهد که نوای گرم خروس، سرمای شب‌های زمستانی جامعه‌ی یخزده و خاموش را

از بین خواهد برد و رازهای پس پرده را برملا و صبحی روشن را آشکار خواهد کرد. در این شعر نمادین، «شب» نماد دوران ظلم و ستم، «صبح» رمز امید و روشنایی و آزادی و بانگ خروس نماد شاعر روشن فکر و خود نیماست:

قو قولی قو! گشاده شد دل و هوش

صبح آمد. خروس می خواند.

گرم شد از دم نواگر او

سردی آور شب زمستانی

کرد افشای رازهای مگو

روشن آرای صبح نورانی. (نیما، ۱۳۸۸: ۶۲۶)

از دیگر اشعار نیما که هنوز بوی امید و پیروزی از آن به مشام می رسد «پادشاه فتح» است. در این شعر نیما از «شب دوشین» که بر او «سنگین و بزم آشوب» گذشته، سخن می گوید.

انور خامنه‌ای، زمان سرودن شعر را، چنین گزارش کرده است: «این شعر سه ماه پس از ۲۱ آذر ۱۳۲۵ و همزمان با اختناق شدیدی که در پی آن حکم فرما گردید، سروده شده است. در آن هنگام بسیاری از آزادی خواهان، مأیوس و نومید، مبارزه را رها کرده بودند» (خامنه‌ای، ۱۳۶۸: ۱۹).

اقا نیما همچنان امیدوار است و این نکته از همان بند اول شعر، نمایان است. او از شبی سیاه و دیر پا می گوید که سیاهی آن، رو به روشنی می رود. (ریختن دندان‌های شب = خاموشی ستاره‌ها)

در تمام طول شب،

کاین سیاه سال خورد انبوه دندان‌هاش می ریزد (نیما، ۱۳۸۸: ۶۳۱)

ولی «جهان افسا» حاکم مستبد، بر ادامه‌ی سیاهی و تاریکی شب، اصرار دارد و با افسون خواندن در گوش مردم، همچنان، آن‌ها را در خواب غفلت خویش نگه می دارد. و «پاسبانان

شب دیرین» و «کارفرمایان» که نماد عمله‌های ظلم و جورند، بر سیاهی شب ظلم و ستم می‌تنند:

و ز نهان ره پاسبانان شب دیرین
سوت شب را، چون نغیر کارفرمایان،

در عروق رفته از خون شب دیرین می‌اندازند. (نیما، ۱۳۸۸: ۶۳۲)

«پادشاه فتح» رهبر مبارز و آزادی‌خواه، بر تختش آرمیده است. زیرا، او «شب دوشین» از صحنه‌ی کارزار با جور و ستم‌های «جهان افسا» خسته و کوفته و شکست خورده بازگشته است. او همچنان قهرمان است. بر تکیه گاه قدرت نشسته است و در اندیشه و چاره‌جویی به سر می‌برد. از نظر او ساکت و خاموش بودن، بی‌معناست. حرف می‌زند اما راه می‌نماید و از چاه خطر، بر حذر می‌دارد. او از پیدا و پنهان آگاه است، بد و خوب را می‌شناسد. او در این فضای سرد و سکوت و خاموشی پاییزی حاکم بر جامعه، از بهار می‌گوید و امید رویش گل آزادی دارد:

در چنین وحشت نما پاییز
کارغوان از بیم هرگز گل نیاوردن،
در فراق رفته‌ی امیدهایش خسته می‌ماند،
می‌شکافد، او بهار خنده‌ی امید را ز امید،
و اندر او گل می‌دواند. (نیما، ۱۳۸۸: ۶۳۸)

نیما در همین سال‌های ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۵ که تا حدودی در فضای باز سیاسی قرار دارد و از امید بهبودی اوضاع می‌گوید، نگران وضع بد مالی و فقر مردم جامعه است. این نگرانی در شعر «کار شب پا» بیشتر نمود پیدا کرده است. شب‌های نیما در اینجا، شب‌های واقعی است.

در سال ۱۳۲۳ از شب کینه‌جویی در شعر «کینه‌ی شب» می‌گوید که کارش بیهوده است زیرا که روز به دنبال شب دارد می‌آید:

شب کسی یاوه به ره می‌پوید
شب عبث کینه به دل می‌جوید

روز می‌آید

آنچه می‌باید روید، روید

از نم ابر اگر چه مسیر آب

خنده می‌بندد در چهره‌ی شب. (نیما، ۱۳۸۸: ۵۰۳)

در شعر «شب دوش»، شاعر از این «شب» خبر دارد، اگر چه از یادش رفته است، همین قدر می‌داند که در آن زمان (شب دوش)، باد شدید و توفانی می‌وزد و گرد و خاک زیادی به هوا بلند می‌شود، باد شدید پنجره را در هم می‌شکند و شمع درون پنجره را خاموش می‌کند و همه را در تاریکی و خاموشی به سر می‌برند:

از شب دوشم اما خبر است،

گرچه بریاد نماندم شب دوش.

مفصل خاک، زبادی بگسیخت

گشت در پنجره شمعی خاموش! (نیما، ۱۳۸۸: ۶۰۲)

میان شبانه‌های شاعر، شعر "هست شب" شاید معروف‌ترین نوشته‌ی نیما در این زمینه محسوب شود. شعری که پژوهندگان نامداری مثل رضا براهنی، تقی پورنامداریان، غلامحسین یوسفی و دیگران ضمن تحقیق بدان اشاره نموده‌اند.

هست شب یک شب دم کرده و خاک

رنگ رخ باخته است

باد نو باوه‌ی ابر از بر کوه

سوی من تاخته است

هست شب همچو ورم کرده تنی گرم در استاده هوا

هم ازین روست نمی‌بیند اگر گم‌شده‌ای راهش را ... (نیما، ۱۳۸۸: ۷۷۶)

به عقیده‌ی عزت الله فولادوند «این شب‌ها مثل هر شب دیگری حال و هوا و رنگ و بوی گرفتاری‌ها و معضلات و حرمان‌های موجود جامعه را به همراه دارد و خواه ناخواه

رنگ سیاسی می‌پذیرد.» (فولادوند، ۱۳۸۷: ۷۰)

و در «شب قورق»، نیما از شبی سخن می‌گوید که بیماری در بیمارستان، درد طاقت فرسایی تحمل می‌کند. و دیگران در اطراف او، هر کس به کار خود مشغول است و نمی‌تواند حال و وضع بیمار را درک کند. به جز نیما که با همه دردها و مشکلات خود، از درد بیمار روی تخت بیمارستان هم غافل نیست. به قول قیصر امین پور شب قورق یادآور «شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبک باران ساحل‌ها» (حافظ) شب قورق شبی نمادین است از جامعه‌ای بیمار که اگر از خواب برآید کاری کارستان خواهد کرد. (امین پور، ۱۳۸۳: ۴۳۹)

اما در شعر «کارشب پا» شبی را از شب‌های شب پا، ترسیم می‌کند. شبی که هر موجودی در خانه، لانه و محل زندگی خود، آرام گرفته است ولی شب پا نه. او باید در تاریکی شبی وحشت‌زا، در محیطی بیرون از ده و آبادی، که سایه‌های اجسام همچون غولی ترسناک هول و وحشت را بر او غالب می‌کنند و هر لحظه جانش از وجود حیوانات وحشی در خطر است به کار خود ادامه دهد.

ماه می‌تابد، رود است آرام،

بر سر شاخه‌ی «اوجا»، «تیرنگ»

دم بیا و یخته، در خواب فرو رفته، ولی در «آیش»

کار «شب پا» نه هنوز است تمام (نیما، ۱۳۸۸: ۶۱۱)

ولی این شب تاریک وحشت‌زا، تنها مشکل او نیست. مشکل دیگرش، آن است که زنش تازه مرده و بچه‌هایش تنها و گرسنه مانده‌اند و حتی کپه‌ی برنجی هم برایش نمانده است.

خواب آلوده به چشمان خسته،

هردمی با خود می‌گوید باز:

«چه شب مودی و گرمی و دراز!

تازه مرده است زنم.

گرسنه مانده دوتایی بچه هام،

نیست در کپه‌ی ما مشت برنج،

بکنم با چه زبانش آرام؟» (نیما، ۱۳۸۸: ۶۱۲)

کار شب پای بیچاره با گرفتاری‌ها و مشکلات عدیده‌ای گره خورده است. از یک طرف کار سخت او در شب وحشت‌زا و با آن همه عوامل موذی و خطرناک و دیگر، فاصله‌ی آن جا را که تا خانه‌ی خود با فرزندان تنها دائم باید رفت و آمد کند تا جایی که دیگر قوتی و رمقی برایش نگذاشته است، و از طرف دیگر فقر و نداری با فکر و خیال اینها، بغض راه گلویش را گرفته، دارد او را خفه می‌کند، دنیا را در این حال همچون گوری می‌بیند و سنگ لحدش را آسمان.

همچنان گوری دنیایش می‌آید در چشم

و آسمان سنگ لحد بر سر او، (نیما، ۱۳۸۸: ۶۱۷)

با این حال و هوا و مشکلات دوباره شب فرا می‌رسد و همه آرام می‌گیرند و سرشان به سامان می‌رسد، ولی کار شب پا دوباره آغاز می‌گردد:

هیچ طوری نشده، باز شب است،

همچنان کاول شب، رود آرام

می‌رسد ناله‌ی از جنگل دور،

جا که می‌سوزد دل مُرده چراغ

کار هر چیز تمام است بریده است دوام

لیک در «آیش»

کار شب پا نه هنوز است تمام. (نیما، ۱۳۸۸: ۶۱۸)

اشعار نیما در سال‌های پیش از شهریور ۱۳۲۰، دوران حکومت رضا خان، حال و هوای بسیار متفاوتی با شعرهای پس از تبعید شدن او دارد. «شب»‌های نیما در این دوران، اغلب تیره و تار است و معمولاً صبحی در پی ندارد و اگر هم داشته باشد، صبحی «لگه‌دار» است. «ققنوس» یکی از این اشعار است. ققنوس، مرغ افسانه‌ای، با ویژگی‌هایی که از آن در بند اوّل شعر دیدیم. شباهت بسیار به خود نیما دارد. اما نیمای واقعی در این شعر همان مرد دهاتی است که در هنگام تاریکی هوا و در کلبه‌ی روستایی خود، آتش روشن می‌کند:

«کم‌رنگ ماندن زردی خورشید» و «بانگ شغال» از نشانه‌های فرار سیدن مغرب در روستا که نیما به زیبایی تصویر کرده است:

از آن زمان که زردی خورشید روی موج
کم‌رنگ مانده است و به ساحل گرفته اوج
بانگ شغال و مرد دهاتی

کرده است روشن، آتش پنهان خانه را. (نیما، ۱۳۸۸: ۳۲۵)

نور ضعیف این آتش خطی روشن در این شب تاریک ترسیم می‌کند و تا دو رdstها
مردمی که عبور می‌کنند از آن نور بهره‌مند می‌شوند:

قرمز به چشم، شعله‌ی خردی

خط می‌کشد به زیر دو چشم درشت شب

و ندر نقاط دور،

خلقند در عبور (نیما، ۱۳۸۸: ۳۲۶)

اوج تیرگی روزگار و نهایت سیاهی شب ظلم این دوران را نیما در شعر «وای بر من»
ترسیم کرده است. او کشتگاهش (جامعه‌اش) را خشک شده می‌بیند و چاره جویی‌ها را
بی‌ثمر، هیچ‌امیدی برای رسیدن به صبح روشن پیروزی ندارد:

یک ستاره از فساد خاک وارسته

روشنایی کی دهد آیا

این شب تاریک دل را؟

و سرانجام می‌گوید:

وای بر من!

به کجای این شب تیره بیاویزم قبای ژنده‌ی خود را

تا کشم از سینه‌ی خود بیرون

تیرهای زهر را دلخون؟

وای بر من! (نیما، ۱۳۸۸: ۳۴۷)

فضای جامعه آن چنان سیاه و ظلمانی و اختناق شدید است که پناهگاهی برای ماندن و

استراحت ندارم تا درد و ناراحتی‌هایم را التیام بخشم.

در شعر «لگه‌دار صبح» نیما چشم انتظار برچیده شدن شب سیاه ستم و فرا رسیدن دوران طلایی آزادی است، اما چنین اتفاقی نمی‌افتد و انتظارش بیهوده است. زیرا آنچه مشاهده می‌کند صبحی کاذب است که حاکمان مستبد برایش ساخته‌اند:

آمد از ره این زمان آن صبح،

لیک افسوس!

گر چه از خنده شکفته

زیر دندانش زچرکین شبی تیره نهفته

می‌نماید لگه داری روی خاکستر سواری

می‌دمد بر صورت خاکی

هم ردیف نابکاری. (نیما، ۱۳۸۸: ۴۴۳)

اشعار نیما که وقایع و حوادث اجتماعی و سیاسی کشور را بازگو و تفسیر کرده است همچون میزان الحراره‌ای است که درجه‌ی تب و بیماری جامعه و میزان تاریک و استبداد حاکم بر جامعه را نشان می‌دهد. سال‌های پایانی دهه‌ی سی، پس از خفقان شدید و سرکوب مردم که در اشعار این دوران نیما نشان داده شد، یعنی در زمان پهلوی دوم، مبارزات مردم به رهبری محمّد مصدق به بار نشست و مصدق به قدرت رسید. اگر چه این دوران، دولت مستعجل بود و دوام نیاورد ولی بارقه‌ی امیدی در دل مردم و روشن فکران ایجاد کرد. شعر «مرغ آمین» در چنین ایامی سروده شده است. در این شعر، مرغ در جواب مردم که از او درباره‌ی رفتن شب تیره و آمدن صبح پیروزی و رستگاری می‌پرسند، چنین پاسخ می‌دهد:

«رستگاری روی خواهد کرد

و شب تیره بدل با صبح روشن گشت خواهد.» مرغ می‌گوید. (نیما، ۱۳۸۸: ۷۴۴)

بعد از این خبر خوش و امیدوار کننده مرغ، خداحافظی می‌کند و از آن جا دور می‌شود و با دعا و یاری مردم شب سیاه ظلم و ستم بر چیده می‌شود و صبح طلایی جایش را می‌گیرد:

و به واریز طنین هر دم آمین گفتن مردم

(چون صدای رودی از جا کنده، اندر صفحه‌ی مرداب آن گه گم)

مرغ آمین گوی
دور می‌گردد
از فراز بام
در بسیط خطه‌ی آرام، می‌خواند خروس از دور
می‌شکافد جرم دیوار سحرگاهان.
و زیر آن سرد رود اندود خاموش
هر چه با رنگ تجلی، رنگ در پیکر می‌افزاید.
می‌گریزد شب.

صبح می‌آید. (نیما، ۱۳۸۸: ۷۴۹)

غالب اشعار نیما در این دوران، همچنان، سیاه، اندوهناک و یا سرد و زمستانی است. نمونه‌ی آن‌ها شعر «در شبی سرد زمستانی» است که در سال ۱۳۲۹ سروده شده است. در این شعر نیما، واژه‌های «شب»، «سرد» و «زمستانی» همه تصویرگر روزهای سیاه و سخت جامعه استبداد زده‌ی ستم شاهی هستند که در طلیعه‌ی شعر و در یک جمله (مصرع)، نشان داده شده. زمستانی چنان سرد که «کوره‌ی خورشید» هم، گرمی و نورش را از دست داده است. ماه آسمانی یخ بسته و نمی‌تواند این شب سیاه و ظلمانی را روشن کند. چنین شب سرد و سیاه زمستانی، یادآور زمستان اخوان ثالث است که در آن خورشید در تابوت بستر نه لایه زندانی شده و گرمی نمی‌بخشد:

«و قندیل سپهر تنگ میدان، مرده یا زنده،

به تابوت ستمبر ظلمت تُو توی مرگ اندود، پنهان است.»

اما چراغ نیما که کوره‌ی خورشید هم مانند آن نمی‌سوزد و گرمی ندارد رمز دل عاشق گونه نیماست:

در شب سرد زمستانی

کوره‌ی خورشید هم، چون کوره‌ی گرم چراغ من نمی‌سوزد.

نه می‌افروزد چراغی هیچ،

نه فرو بسته به یخ ماهی که از بالا می‌افروزد.

من چراغم را در آمد رفتن همسایه‌ام افروختم در یک شب تاریک

و شب سرد زمستان بود (نیما، ۱۳۸۸)

شرح و تأویل و تفسیر این مطلب و نمادهای «چراغ»، «همسایه» و «شب تاریک و ...»

را بهتر است از زبان تقی پور نامداریان بشنویم:

«چراغ، تمثیل وجود یا جان و دل شاعر است ... «شب سرد زمستانی» تصویر سمبلیک جامعه با اوضاع سیاسی و اجتماعی نامطلوب است که تمام خصوصیات شب و زمستان را می‌توان در معنی مجازی به آن نسبت داد ... فاصله‌ی میان ورود و خروج نیروهای همسایه‌ی شمالی که نیما در شعرهای دیگر نیز با نام «همسایه» از آن یاد می‌کند، مصادف با همان زمانی است که حق به نیما، چهره می‌نماید، او را شیفته‌ی خود می‌کند و بعد از او غایب می‌شود. این زمان، زمانی است که ایران در یکی از بحرانی‌ترین لحظه‌های تاریخ خود به سر می‌برد یا زمانی که شب سرد زمستانی طبیعت، قرین با شب سرد زمستانی تاریخ کشور ما شده است. (پورنامداریان، ۱۳۷۷: ۳۶۷)

نیما در واپسین سال‌های عمر نیز همچنان از «شب» می‌گوید و سیاهی. آخرین سروده‌های طبع او «شب» است و انتظار و امید ...

او در شعر «پاس‌ها از شب گذشته» خود را همچون زندانی می‌بیند و یا میزبانی که مهمانانش او را تنها گذاشته‌اند و او حرف‌هایش بر لب‌هایش مانده است:

پاس‌ها از شب گذشته است

میهمانان جای را کرده‌اند خالی. دیرگاهی است

میزبان در خانه‌اش تنها نشسته.

مانده زندانی به لب‌هایش

بس فراوان حرف‌ها، اما

بانوای نای خود در این شب تاریک پیوسته

چون سراغ از هیچ زندانی نمی‌گیرند

میزبان در خانه‌اش تنها نشسته (نیما، ۱۳۸۸: ۷۸۵)

دومین مولود طبع نیما در سال ۱۳۳۶ شعر «تو را من چشم در راهم»، همچنان از شبانگاه می‌گوید و امید و انتظار ...

تو را من چشم در راهم شباهنگام ... (نیما، ۱۳۸۱: ۷۸۶)

آخرین شعر نیما در سال ۱۳۳۷، سال کوچ نیما، شعر «شب همه شب» است که به گونه‌ای حکم وصیت نامه‌ی او را دارد. باز از «شب» می‌گوید و اینکه خواب در چشمش شکسته و گوش به زنگ کاروان است.

نتیجه

با مطالعه‌ی زندگی و شرح حال نیما و کاوش در اشعار و آثار او به عظمت کار او بیشتر پی‌می‌بریم. او با انقلاب ادبی و تغییر و تحولاتی که در شعر سنتی ایجاد کرد، خود را در معرض تیر انتقادات و پرخاش‌های موافقان شعر سنتی قرار داد. از یک طرف باید برای منتقدان سر سخت و بی‌شمار خود پاسخ‌های قانع کننده پیدا می‌کرد و از طرف دیگر برای علاقه‌مندان و طرفدارانش راه را نشان می‌داد و طرحی را که در ذهن خود ساخته بود به مرحله‌ی اجرا و عمل در می‌آورد معلوم است که از هر دوی این آزمون موفق بیرون آمدن کاری سخت و طاقت فرسا بود. او یک تنه در این راه ایستاد و پافشرد، گاهی نومیدانه سرود:

«نازک آرای تن ساق گلی / که به جانش کشتم / و به جان دادمش آب / ای دریغا / به برم می‌شکند» اما نیما به راهی که می‌رفت امیدوار بود و تا آخر از پای نشست. نیما نه تنها در قالب شعر فارسی سنت‌شکنی کرد که نوع نگاه خود را هم به اشیاء و پدیده‌ها عوض نمود. او که عاشق طبیعت بود، به نیت عینیت و جسمیت بخشیدن به اشیا آنها را توصیف می‌کرد و مانند شاعران پیشین از توصیف ذهنی و درونی خودداری می‌نمود و طبیعی بود که از این راه و با کمک گرفتن از این پدیده‌ها منظور خود را به دیگران منتقل کند.

یکی از این پدیده‌ها که در شعر نیما جایگاه و مراتب خاصی دارد «شب» است. به کار بردن واژه‌ی «شب» بیش از ۴۷۰ مرتبه و ساختن ترکیبات زیبا و اصطلاحات و مفاهیم نو

علاوه بر افزودن بر دایره‌ی واژگانی زبان، علاقه‌ی نیما را به آن نشان می‌دهد، مخصوصاً آنجا که نیما با کمک این کلید واژه و توصیف نمادین آن برای بیان دوران سیاه استبداد و خفقان، پایه‌گذار نوعی ادبیات می‌شود که می‌توان آن را «ادبیات شب» نامید. البته پس از نیما، بسیاری از شاعران دیگر این دوره نیز که در فضای بسته و خاموش و ساکت استبدادی قرار گرفتند و فضا را مناسب برای بیان انتقاد و فاش‌گویی نمی‌دیدند به زبان نمادین روی آورده از کلید واژه‌ی «شب» کمک گرفتند و بدین گونه ادبیات نوینی شکل گرفت.

منابع و مأخذ

۱. امین‌پور، قیصر، (۱۳۶۸)، سنت و نوآوری در شعر معاصر، تهران: علمی فرهنگی.
۲. پورنامداریان، تقی، (۱۳۷۷)، خانه‌ام ابری است، تهران: سروش.
۳. ثروتیان، بهروز، (۱۳۷۵)، اندیشه و هنر در شعر نیما، تهران: نگاه.
۴. حقوقی، محمد، (۱۳۸۴)، شعر زمان ما (نیما یوشیج)، تهران: نگاه.
۵. خامنه‌ای، انور، (۱۳۶۸)، چهار چهره، تهران: کتابسرای بابل.
۶. دست‌غیب، ع (۱۳۳۶)، تحلیلی از شعر نو فارسی، تهران: صائب.
۷. روزبه، محمدرضا، (۱۳۸۱)، ادبیات معاصر ایران (شعر)، تهران: روزگار.
۸. زرقانی، سید مهدی، (۱۳۸۷)، چشم‌انداز شعر معاصر ایران، تهران: ثالث.
۹. زرین‌کوب، حمید. (۱۳۵۸)، چشم‌انداز شعر نو فارسی، تهران: توس.
۱۰. شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۷)، ادوار شعر فارسی، تهران: سخن.
۱۱. -----، (۱۳۶۶)، صورخیال در شعر فارسی، تهران، آگاه: چ سوم.
۱۲. فولادوند، عزت‌الله، (۱۳۸۷)، از چهره‌های شعر معاصر، تهران: سخن.
۱۳. لنگرودی، شمس، (۱۳۸۷)، تاریخ تحلیلی شعر نو، ج ۱، تهران: نشر مرکز.
۱۴. -----، (۱۳۸۷)، تاریخ تحلیلی شعر نو، ج ۲، تهران: نشر مرکز.
۱۵. ناتل خانلری، پرویز، (۱۳۳۴)، پست و بلند شعر نو، سخن، ۱۳۳۴، ش ۱۲
۱۶. ناصحی، احمد، (۱۳۳۳)، نیما یوشیج کیست و چیست؟، تهران: بی‌با.
۱۷. نیما یوشیج، (۱۳۸۸)، مجموعه کامل اشعار، تهران: نگاه.
۱۸. یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۸۵)، جویبار لحظه‌ها، تهران، چ دیبا.